

به یاد

صمد بهرنگی؛

معلمی وارسته انسانی شفاف، و نویسندہای شورش‌گر

به پنجاه و هشت سال پیش (در تیر ماه ۱۳۱۸) کودکی به نام صمد بهرنگی نباید متولد می‌شد؛ زیرا تولد یک انسان منتظر دستور هیچ مرجع و قانونی نیست. صمد بهرنگی پس از رشد و بالندگی نویسنده شد و تولدی دیگر یافت و هم‌چون تولد نخستین‌اش، هیچ قانونی نتوانست بگوید که او نباید عقاید و برداشت‌اش را از زندگی پیرامون خود، انسان‌های ستم‌کش جامعه‌اش بنویسد.

خصلت بارز داستان‌های بهرنگی، خصلی است که در آن توجه به پویایی زندگی مردمی است که جهان پیرامون ما را می‌سازند و این حقیقت زنده و پویاست که هر خواننده‌ای را به سوی خود می‌کشد؛ زیرا دلالت واقع‌گرایانه‌شان، نمایان‌ترین ویژگی این داستان‌هاست.

این داستان‌ها، باز آفرینی واقعیت‌های ملموس زندگی روزمره‌ی مردم است. واقعیت‌هایی که ما را به تفسیر وامی‌دارند. ابعاد گوناگون این داستان‌ها، همانند زندگی است. یک بعدی و تک‌چهره نیست. به این علت است که خرد و کلان، کودک و سالمند، هر کدام از ظن خود یار او می‌شوند و برداشت خود را در نهایت آگاهی و لذتی را که باید، از خواندن آن‌ها کسب می‌کنند.

همانندی ژرف و عظیمی که بین نوشته‌های او و نوشته‌های استادان بزرگ مکتب رئالیسم اجتماعی - که اندیشه‌شان متوجه تلاش، پویایی، ستیز و شورش‌گری زندگی است - کاملاً روشن است. آثار صمد بهرنگی را می‌توان حدیث نفس او و جامعه‌ی ستم‌دیده‌اش خواند. طرز تلقی او از زندگی و مبارزه، گاه با پوششی نمادین (به ویژه در ماهی سیاه کوچولو) در اغلب آثار او دیده می‌شود؛ نمادی که بیان‌کننده‌ی تجربه‌ها، نگرش‌ها و روابطاند. اما او این نهاد را دگرگون می‌سازد و به مثابه‌ی واقعیتی به داستان خود تحویل می‌دهد.

روانکاوانی چون کارل گوستاو یونگ بارها تکرار کرده‌اند که هر تجربه‌ی عمیق و قطعی بر ذهن انسان نشانه‌ای به جای می‌گذارد و اثری ماندگار حک می‌کند. به روشنی پیداست که اغلب نویسندگان برجسته‌ی دنیا از این نشانه‌ها و آثار، یا بهتر بگوییم از این داغ‌ها در نوشته‌هایشان متأثرند. همین نشانه‌ها، تجربه‌های ما را می‌سازند و بی‌تردید، آثار یک نویسنده حاصل تجربه‌های او از زندگی است؛ حتا زندگی‌های درونی و رؤیایگونه‌ی کافکا، داستایوسکی و صادق هدایت، این داغ‌ها و نشانه‌ها را بر خود دارند.

در داستان «پسرک لبوفروش» بهرنگی به اساسی‌ترین اصول واقع‌پردازی می‌رسد و آخرین نشانه‌های حضور نویسنده را به عنوان شخصیتی مستقل و قابل رؤیت از بین می‌برد. این داستان نشان می‌دهد که اگر بهرنگی جوان مرگ نمی‌شد، به مرتبه‌ی یکی از درخشان‌ترین چهره‌های جهانی

علی‌اشرف درویشیان



هیچ مرجع و قانونی نمی‌تواند بگوید که نزدیک

ادبیات می‌رسید. او می‌توانست جانشین به حق نویسنده‌ی آرمانی و دست نیافتنی‌ای چون گوستاو فلور باشد. «پسرک لبوفروش» جوانه‌های یک تحول شگفت‌انگیز را در خود دارد. قهرمان این داستان در هیاهوی زندگی که یکسره مالا مال از بیم‌ها، خواهش‌ها و امیدهاست، باید به دفاع از خویش به‌پاخیزد و عرض وجود کند، در غیراین صورت نابود می‌شود. در این داستان دیدگاه عینی مسلم نویسنده، به صورتی هنرمندانه، نهفته است؛ اما این دیدگاه چنان با تار و پود واقعیت زندگی تنیده و در هم بافته شده که خواننده به سختی می‌تواند آن‌ها را از هم جدا کند؛ زیرا او به باز آفرینی واقعیت برای دگرگون سازی واقعیت دست می‌زند نه برای تعبیر و تفسیر آن. این پایداری و تلاش او برای به ثمر رساندن ایده‌های انسانی و عشق به مردم تحت ستم است که به مرگش معنا می‌دهد و مرگش را به سان مرگ اسطوره‌ای همه‌ی انسان‌هایی که در راه اعتلای بشریت تلاش کرده‌اند در هاله‌ای از ابهام فرو می‌برد.

قضه‌های او داستانهایی بسیار ساده‌ای هستند که علاوه بر کودکان، مورد توجه بزرگسالان نیز قرار گرفت. بزرگسالانی که پس از صادق هدایت، هیچ نویسنده‌ای را با این صداقت و صمیمیت نسبت به زندگی و اوضاع اجتماعی دوران خویش، سراغ نداشتند و طبیعی بود که در آن شرایط اختناق، سانسور و فشارهای ضد انسانی، بزرگسالان پشت سر کودکان‌شان پنهان شوند و در جستجوی واقعیت‌هایی در ورای زندگی ظاهری‌شان بپردازند. سبک روشن و عریان او در دل‌ها آتشی افروخت که شعله‌هایش فراگیر شد و برای اولین بار در تاریخ ادبیات ما، تیراز کتاب‌هایش را به مرز دویست هزار جلد رساند. در روزگاری که تیراز پنج‌هزار تایی برای نویسندگان تراز اول ایده‌آل بود. در سال ۱۳۴۴ که اولین کتاب او منتشر شد، دوازده سال از کودتای امریکایی، انگلیسی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و دو سال از سرکوب وحشیانه‌ی مردم در قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ گذشته بود. در این مدت، دولت سرکوبگر، دست به فروش بی‌رحمانه‌ی تنها ثروت ملی ما، نفت زده بود. اگر کسی در برابر این غارتگری یارای سخن گفتن و نوشتن داشت، در سیاه‌چال‌های رژیم خفه می‌شد. نشریات دهن دریده و رنگین نامه‌ای که صرفاً در خدمت سیاست رژیم بودند، کلمات قصار شاهانه را تبلیغ می‌کردند. صمد بهرنگی در برابر درهای قفل‌زده‌ای که رژیم ستمگر برایش فراهم کرده بود، به انتظار نشست بل‌که علیه این قفل‌ها شورید. او در مقاله‌ها و داستان‌هایش زندگی روزمردی کودکان قالی‌باف، کارگر و محروم جامعه را به قلم کشید و فقر و محرومیت آن‌ها و خانواده‌های‌شان را در برابر چشمان جامعه به نمایش گذاشت.

صمد بهرنگی در «پسرک لبوفروش» نشان می‌دهد که با تلاش دائمی و خستگی‌ناپذیرش، به تدریج از لحاظ ژرفا و قدرت تعمیم هنری، به شکل (فرم) کاملاً مشخصی دست پیدا کرده است. دقیقاً پیدا بود که این تحول و دستاورد تازه هرگز او را قانع نمی‌کند. زیرا، او هنرمندی پرتلاش و جستجوگر بود. انتخاب زبانی برای کودکان و نوجوانان به او این امکان را داد که آلام، تأثرات درونی و روانی، آرزوها و خواسته‌ها و نیز تلقی قهرمانانش از زندگی را با عمق و ظرافت و بی‌زه‌ای بیان کند و تصاویر، روابط و صحنه‌ها را با آزادی بیشتری در داستان‌هایش بگنجانند و وقایع را با دیدگاهی گسترده تجزیه و تحلیل نماید. او با به کار بردن تمام معیارهای هنری، به آثار کودکان حیاتی نو بخشید. در تمام آثارش، مسأله‌ی رویارویی انسان با زندگی، اغلب در مرکز توجه او قرار داشت و این توجه به مضمون آثارش عمق و اهمیت بخشید. او برای اولین بار در ادبیات کودکان، گروهی از کودکان و نوجوانان را مورد توجه قرار داد که زیر جرخ‌های بی‌شفقت سرمایه، خرد می‌شدند، مورد توهین قرار می‌گرفتند و از حقوق اولیه‌ی یک انسان بی‌بهره بودند. این ارج‌گذاری او به مرتبه و ارزش واقعی انسان است که سبب استقبال گسترده از آثار او شد.

هر نویسنده‌ای برای نوشتن انگیزه‌ی ویژه‌ای دارد. این انگیزه با شخصیت، تجربه‌ها، آموخته‌ها و نوع ارتباط و رویارویی او با زندگی هم‌بسته است. انگیزه‌ی صمد بهرنگی از نوشتن، بیش از هر چیز و در درجه‌ی اول، عشق به انسان و برانگیختن او برای رهایی از یوغ ستم و استثمار بود. این عشق او را به سوی آموزگاری سوق داد. شغلی که با آن می‌توانست رابطه‌ی نزدیک و تنگاتنگی با کودکان و خانواده‌ی آنان داشته باشد. زندگی مردم، سرچشمه‌ی پایان‌ناپذیری برای او و برای غنای مضامین نوشته‌هایش بود. او همیشه و در همه حال تماس با مردم را حفظ کرد. کار نوشتن برای او بدون تماس با مردم و بدون برخورد مداوم با آن‌ها امکان‌ناپذیر بود. هنگام تدریس، هنگام نامه نوشتن برای مردم، آن‌گاه که در مزرعه هم‌گام با آنان کار می‌کرد و در مسافرت به شهر و روستا، فکر و ذکرش با مردم بود. او در طول زندگی کوتاهش به عنوان یک نویسنده، هیچ‌گاه از این باور دست برنداشت که اصالت و شرف و هنر و هدف شریف و نجیب آن تنها در نشان دادن وقار آدمی و بزرگداشت عظمت انسان است. او به گفته‌ی میخائیل شولوخوف اعتقاد کامل داشت که:

«برای صادقانه سخن گفتن با مردم و برای گفتن حقیقت به آنان، هرچند تلخ و گزنده باشد، برای پروراندن مبارزاتی نو در راه این هدف، برای یگانه ساختن مردم در راه تحقق بخشیدن به آرمان‌های طبیعی و نجیبشان در مسیر پیشرفت بشریت و کمال انسان، مؤثرتر و نیرومندتر از هنر، چیزی وجود

ندارد.»^۲

صمد بهرنگی تلاش می‌کند که در آثارش با چشمانی باز همه‌ی توان خود را متوجه درک ارتباط پیچیده‌ای که میان فرد و جامعه و میان انگیزه‌های فردی و خصوصیات یک دوره‌ی زمانی وجود دارد، متمرکز کند. قهرمانان آثارش نه تنها در «زمان» واقعیت دارند، بل که خصوصیات زمانه و روزگارشان را نیز به خوبی نشان می‌دهند.

پس از گذشت بیست و هشت سال از جوان‌مرگی نابه‌هنگام و مظلومانه‌اش، هنوز قامت پرصلابت او در تاریخ ادبیات کودکان و نوجوانان ما با قدرت تمام ایستاده است. کسانی که این روزها در مرگ کتاب و تیراژ اندک آن اشک تمساح می‌ریزند، بگذارند کتاب‌هایش تجدید چاپ شود تا ببینند چگونه باز هم به تیراژهای دویست هزار تایی خواهد رسید.

در این تردیدی نیست که برخی از آثارش احتیاج به نقدی همه جانبه و دقیق دارد که باید از روی بی‌طرفی و منصفانه انجام گیرد؛ اما متأسفانه تنی چند از نویسندگانی که در سال‌های اخیر، فرصت‌طلبانه در خدمت انحصارگران و قدرت‌مداران، سعی در مخدوش کردن چهره‌ی او داشته‌اند، (بعضی از دیدگاهی عقیدتی و برخی متملقانه به خاطر رسیدن به دفتر و دستکی نان و آبدار) باید بدانند که با این کار به شعله‌ور ساختن کوره‌های آدم‌سوزی سرمایه‌داران و استثمارگران کمک کرده‌اند. . . اینان غافلند که انباشت ثروت‌های بادآورده، جز با استثمار کودکانی نظیر آن‌چه در داستان‌های صمد بهرنگی تصویر شده، کودکانی که در قالی‌بافی‌ها، کوره‌پز خانه‌ها، شیشه‌گری‌ها، برج‌سازی‌ها و کارخانه‌های ریز و درشت خداوندان سرمایه، به کار مشغولند، امکان‌پذیر نیست و این تنها نویسندگان و هنرمندان دلسوز مردم هستند که می‌توانند روابط وحشیانه و غیرانسانی محیط‌های کار و کارگری را در آثار خود به جامعه آرایه دهند و در بیداری و آگاهی آنان نسبت به آن‌چه در پیرامونشان می‌گذرد، بکوشند.

صمد بهرنگی در ۱۷ شهریور ماه ۱۳۴۷ در حالی که تنها ۲۹ سال از عمرش می‌گذشت در رودخانه‌ی ارس غرق شد. یاد او همیشه در تاریخ و در قلب‌های ما زنده است. او خورشیدی است که با گِل نمی‌توان آوند. □

شهریور ماه ۱۳۷۶

پانوش:

۱- حنا فرعون با تمام خودکامی‌ها و خودپسندی‌هایش نتوانست جلوی این پدیده‌ی قدرتمند هستی را بگیرد. موسی درست در عصر فرعون رشد کرد و در نتیجه بساط خودکامی او را از هم پاشید.

۲- میخائیل شولوخوف، بخشی از خطابه‌اش هنگام دریافت جایزه‌ی نوبل، دسامبر ۱۹۶۵، استکهلم.